

بررسی روایات وارده در محرومیت زوجه از برخی ماترک

روشنعلی شکاری^۱

دانشیار گروه حقوق خصوصی و اسلامی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

ابراهیم فولادی سوادکوهی

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۰/۱۳ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۴/۱۳)

چکیده:

بر طبق نظر مشهور فقهای امامیه، زوجه از تصاحب برخی ماترک همسر خویش محروم بوده و عمده دلیل ایشان در اثبات این حکم روایات وارده از معصومین (علیهم السلام) است لیکن این روایات علاوه بر ابتلای به ضعف سندی و مدلولی؛ مخالف با آیات ۷ و ۱۲ سوره نساء، و معارض با روایاتی که مفید استحقاق زوجه در تمام ماترک اند، می باشند. ادعای تواتر این روایات نیز خلاف تحقیق؛ و جبران ضعف سندی آنها بواسطه عمل مشهور فقیهان هم قابل دفاع نیست. بنابراین اقتضای رعایت احتیاط در انتساب احکام به شارع، عمل بر آیات کتاب و روایات موافق آن است.

واژگان کلیدی:

ارث، زوجه، ماترک، محرومیت، فقه شیعه، ماده ۹۴۶ قانون مدنی.

مقدمه

در خصوص ارث زوجه از ماترک زوج در فقه امامیه احکامی مطرح گردیده که ادله آنها قابل نقد و بررسی است. یکی از این فروعاً^۱ چنین است که زوجه از تصاحب برخی ماترک محروم می باشد. مشهور فقها، عین و قیمت زمین و عین آلات و ابنیه و اشجار (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۶؛ شهید اول، ۱۴۱۱، ص ۲۳۰؛ محقق حلی، ۱۴۰۹، ص ۸۳۵؛ علامه حلی، ۱۳۶۸، ص ۲۲۴؛ فخر المحققین، ۱۳۸۷، ص ۲۴۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶، ص ۱۹۰؛ حلی، ۱۴۰۵، ص ۵۰۸ و ۵۰۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۲، ص ۳۶۴ و ۳۶۵؛ نجفی، ۱۳۶۸، ص ۲۱۱؛ خاجونی، بی تا، ص ۴۶ و ۵۶؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۲۸، ص ۱۸؛ موسوی سبزواری، ۱۴۰۹، ص ۲۵؛ بروجردی، ۱۴۱۳، ص ۱۲۶؛ بروجردی، بی تا، ص ۱۳ و ۱۲)؛ دسته‌ای دیگر، عین زمین و ابنیه و اشجار (شیخ صدوق، ۱۴۰۴، ص ۳۴۹؛ شعرانی، ۱۳۶۷، ص ۶۶۸)؛ و برخی، عین و قیمت زمین خانه مسکونی و عین ابنیه و اشجار (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ص ۶۸۷؛ همو، ۱۴۱۳، ص ۱۰۰؛ ابن ادریس، ۱۴۰۵، ص ۲۵۸؛ صافی، ۱۳۸۵، ص ۲۲) و عده‌ای دیگر، عین زمین خانه مسکونی و ابنیه و اشجار را متعلق این محرومیت دانسته‌اند^۲ (سیدمرتضی، ۱۴۱۵، ص ۵۸۵). در نظر ایشان گرچه ظاهر قرآن مقتضی سهم بودن زوجه در تمام ترکه است لیکن این ظاهر همراه با عموم روایاتی که دال بر ارث زوجه از تمام ترکه می‌باشند، با روایات وارده تخصیص خورده (روحانی، ۱۴۱۲، ص ۹۸) و روایات منصوص دال بر استحقاق نیز، یا به دلیل تقیه معصوم (طوسی، ۱۳۹۰، ص ۱۵۵) یا بواسطه اعراض مشهور فقها (فاضل، ۱۳۷۴، ص ۴۶۵) یا به دلیل مخالفت با روایات مفید حرمان (صافی، ۱۳۸۵، ص ۶) و یا تعارض با اجماع فقهای امامیه (رودسری، ۱۴۱۹، ص ۴۵) کنار می‌روند. ادعای اجماع بر این محرومیت نیز شده (سید مرتضی، همان؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۱۱۶؛ ابن ادریس، همان، ص ۲۵۸ و ۲۵۹).

نگارنده در نوشتاری مستقل، به ایرادات و تاویلات مطرح شده حول آیات قرآن و روایات نافی محرومیت پرداخته^۳؛ خلاصه مطلب آن است که آیه ۷ سوره نساء با تأکیدات متعدد و خصوصاً با عبارت «..مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ..»، تمام ورثه را با رعایت قاعده اقریبیت در تمام ماترک سهم دانسته و ادعای انحصار این آیه در آقربای نسبی صحیح نیست. همچنین امکان تخصیص این آیه در خصوص زوجه و نسبت به برخی از اموال نیز باطل است چه اینکه وجه کاربرد عبارت «..مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ..» جهت تأکید بر این امر است که تمام ماترک می‌بایست به شرح آیات بعدی تقسیم گردند لذا این قسمت از آیه مطلبی را نفی می‌کند که روایات مفید حرمان،

۱. برای مطالعه ادله ارث زوجه از تمام ترکه در فرض انحصار که از جمله فروعاً دیگر ارث زوجه محسوب می‌گردد رک: (صفایی و فولادی سوادکوهی، ۱۳۹۱، ص ۹۷ الی ۱۲۶).

۲. برای مطالعه تفصیلی در آرای فقهای شیعه رک: فولادی سوادکوهی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۵ الی ۱۶۵. در اینکه محرومیت شامل تمام زوجات است یا فقط زوجه غیر ذات ولد، اختلاف است. رک: (عمید زنجانی و فولادی سوادکوهی، ۱۳۹۰، ص ۲۷۳ الی ۲۹۲).

۳. رک: (شکاری و فولادی سوادکوهی، ۱۳۸۹، ص ۷۱ الی ۱۰۰).

سعی در اثبات آن دارند. از طرف دیگر در آیه ۱۲ همان سوره نیز مجدداً تعلق نصیب زوجین به تمام ماترک و به میزان مشخص، تصریح گردیده. ادعای تخصیص این آیه نیز محظوراتی دیگر دارد از جمله اینکه با سیاق آیه که از آن وحدت طریق ارث زوج و زوجه استنباط می‌شود مخالف است. همچنین خداوند در مقام بیان اموالی که می‌بایست قبل از اعطای حق زوجه به او از ترکه اخراج گردد، صرفاً به بیان وصیت و دین اکتفا کرده لذا ادعای وجود اموالی دیگر مخالف این سکوت در مقام بیان شارع است.

در کنار این آیات، روایات متعددی وجود دارند که بسیاری از فقها بر کثرت (ابن حمزه، ۱۴۰۸، ص ۳۹۱؛ اردبیلی، ۱۴۰۳، ص ۴۴۳ و ۴۵۵؛ سبزواری، ۱۴۲۳، ص ۸۵۳؛ نراقی، ۱۴۱۵، ص ۳۷۸؛ موسوی غروی، ۱۳۷۷، ص ۴۴۸) و تواتر (همان) آن‌ها در متعلق نصیب زوجه تصریح کرده‌اند. روایات منصوص و صحیح‌السند نیز دال بر نفی این محرومیت می‌باشند.

آنچه در این نوشتار ارائه می‌گردد، بحثی در روایات وارده در محرومیت زوجه است تا معلوم گردد که این روایات علاوه بر ایرادات اساسی، از منظر سند و متن چه وضعیتی دارند. ما ابتدا به بررسی رجالی این روایات و سپس در موارد لزوم به نقد دلالتی آنها می‌پردازیم.

۱. بررسی روایات وارده در محرومیت زوجه

۱-۱. از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کنند: «همانا زنان چیزی از خانه و زمین ارث نمی‌برند مگر اینکه بنایی احداث شود پس از آن بنا ارث می‌برند»^۱.

«حسن بن محمد بن سماعه» از شیوخ متعصب مذهب واقفیه^۲ می‌باشد جز اینکه مورد توثیق قرار گرفته (طوسی، ۱۴۱۷، ص ۱۰۳). «محمد بن زیاد» (خویی، ۱۴۱۳ (ه)، ص ۱۰۰) و «محمد بن حرمان» (همان، ص ۴۷) ثقه‌اند. «محقق بروجردی» در ذیل این روایت، تصریح به مرسله بودن آن می‌نماید یعنی با توجه به طبقات روات در نظر ایشان یک یا چند نفر از راویان این حدیث ساقط شده‌اند (بروجردی، ۱۴۱۳، ص ۱۱۲)؛ لیکن به وجه کلام خویش اشاره‌ای نمی‌کنند.

از منظر مدلول، عبارت «لا ترث» و «شیئاً» که نکره در سیاق نفی است بیانگر این است که زوجات هیچ سهمی از خانه‌ها و زمین‌ها ندارند (جبعی عاملی، بی تا، ص ۲۶۹). تبادل عرفی نیز از عبارت «زید چیزی از زمین ارث نمی‌برد» این است که هیچ استحقاقی نه در خود عین و نه در مالیت آن ندارد (روحانی، همان، ص ۳۸۷). همچنین آنچه عرف از «البناء» درمی‌یابد، خود بناست؛ صرف استحقاق از قیمت همراه با محرومیت از عین، نیازمند دلیل است (شاهرودی، ۱۳۸۹، ص ۸۲).

۱. حسن بن محمد بن سماعه عن محمد بن زیاد عن محمد بن حرمان عن محمد بن مسلم و زواره عن أبي جعفر عليه: "إنَّ النِّسَاءَ لَا يَرِثْنَ مِنَ الدُّوَرِ وَ لَا مِنَ الضُّيَاعِ شَيْئاً إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُنَّ بَنَاءً فَيَرِثَنَّ ذَلِكَ الْبَنَاءُ" (طوسی، ۱۳۶۵ (الف)، ص ۳۰۰).

۲. واقفیه گروهی بودند از اصحاب امام کاظم که بعد از رحلتش امامت حضرت رضا (علیهما السلام) را انکار کردند.

۱-۲. از امام باقر علیه السلام نقل می‌کنند: «زوجه ارث نمی‌برد از ماترک شوهرش، از کشتزارها و خانه‌ها و سلاح و چهارپایان و از مال و فرش‌ها و لباس‌ها و اثاث خانه از آنچه شویش بر جای نهاده ارث می‌برد و آنچه از ساختمان جدا شده، و درها و پایه‌ها و چوبک‌های تقویم شده و حَقّش از قیمت آنها به او پرداخت می‌شود»^۱.

«حسن بن محبوب» (خویی، همان(الف)، ص ۹۶) و «علی بن رئاب» (خویی، همان(ب)، ص ۲۰) هر دو ثقه‌اند. در خصوص «خطاب» (خوئی، همان(الف)، ص ۹۶) و «طربال» (همان(ج)، ص ۵۷الی ۶۰) هیچ توثیقی وارد نشده و از این حیث مجهول‌اند. بنابراین سند این روایت به نقل صدوق ضعیف است مگر کسی به قرینه تفکیک شیخ^۲ سند روایت را در اینجا نیز به صورت «حسن بن محبوب از علی بن رئاب از ابی جعفر» بیان دارد اما باید دانست که «علی بن رئاب» از اصحاب امام باقر (علیه السلام) نیست تا بتواند بی واسطه روایت کند (خوئی، همان(ب)، ص ۲۲).

آنچه دلالت بر سستی مضمون این روایت دارد این است که در میان متعلق محرومیت، چهارپایان و سلاح نیز ذکر گردیده حال آنکه فقها آنها را در زمره متعلق محرومیت نیاوردند. دسته‌ای از فقها در مقام توجیه این فراز روایت، بیان داشته‌اند که مقصود سلاحي است که مختص پسر بزرگتر بوده و سایرین از آن محروم می‌باشند (حبوه). در مورد «دواب» نیز مربوط به فرضی است که مورد وصیت یا وقف بر غیر زوجه قرار گرفته‌اند (شهید ثانی، بی تا، ص ۲۵۷). برخی نیز این قسمت را به دلیل مخالفت با اجماع فقها از حجیت ساقط دانسته‌اند (خاجوی، همان، ص ۴۶؛ روحانی، همان، ص ۳۸۶؛ بروجردی، بی تا، ص ۱۰).

توجیه نخست با این ایراد مواجه است که اولاً هیچ قرینه‌ای در روایت آن را تأیید نمی‌کند. دیگر آنکه اگر مقصود از سلاح همان اموال متعلق حق پسر بزرگتر بود معلوم نیست چرا از یک طرف از قرآن و انگشتر حرفی به میان نیامده و از طرف دیگر «لباس» که در زمره مختصات پسر بزرگتر است، در ذیل اموالی قرار گرفته که زن از آنها ارث می‌برد!^۳ در حالیکه می‌بایست در ردیف سلاح قرار می‌گرفت. از طرف دیگر مشهور فقها (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ص ۶۸۴؛ حلی، ۱۴۰۷، ص ۳۷۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۹، ص ۱۹؛ نراقی، همان، ص ۲۹۲؛ سبزواری، ۱۴۲۳، ص ۲۹۶؛ آل بحر العلوم، ۱۴۰۳،

۱. حسن بن محبوب عن علی بن رئاب و خطاب ابی محمد الهمدانی عن طربال بن رجاء عن ابی جعفر علیه السلام: "إنّ المرأة لا ترث مما ترک زوجها من القرى و الدور و السلاح و الدواب و ترث من المال و الرقیق و الثیاب و متاع البیت مما ترک، و یقوم النقص و الأجداع و القصب قطعاً حَقّها منه" (شیخ صدوق، ۱۴۰۴، ص ۳۴۸).

۲. در تهذیبین سند آن به صورت "حسن بن محمد بن سماعه عن الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام" و "خطاب ابی محمد الهمدانی عن طربال بن رجاء عن ابی جعفر علیه السلام" ذکر شده است.

۳. علی بن الحسین بن فضال عن أحمد بن الحسن عن ابیه عن حماد بن عیسی عن شعیب المقرئوفی قال سألت أبا عبد اللّٰه عن الرجل یهت ما له من متاع بیته قال السیف و قال المیت إذا مات فإن لابیه السیف و الرجل و الثیاب یتاب جلدوه (شیخ طوسی، ۱۳۶۵(الف)، ص ۲۷۶؛ صدوق، همان، ص ۳۴۶).

ص ۳۱۹) فقط شمشیر را در زمره اموال متعلق حیوه آورده‌اند و نه مطلق سلاح را.^۱ در مورد توجیه دوم نیز بیان می‌داریم که از یک طرف قرینه‌ای در روایت موجود نیست تا آن را وجیه سازد و از طرف دیگر همچنان که از سیاق روایات بر می‌آید، مقام سخن، بیان اموالی است که زوجه از آن محروم می‌باشد در حالیکه بحث اموال مورد وصیت و عدم تعلق نصیب ورثه به آنها، و یا حبس ملک در صورت وقف و عدم انتقال به ورثه، صرفاً مختصّ زوجه نیست تا هم ردیف محرومیت از اراضی و سایر اموال آورده شود. محرومیت از ارث برخی اموال، مربوط به بعد از اخراج وصیت و دین می‌باشد، در حالیکه عدم تعلق حقّ وراثت به اموال مورد وصیت یا وقف، مربوط به مرحله قبل از حصول متعلق سهم وراثت است. تجزیه در روایات نیز در موردی است که صدر یا ذیل آن دارای دو حکم مجزاً بوده و همچون دو کلام جداگانه باشند در حالیکه در این روایت، عناوین «دواب» و «سلاح»، عطف به «قری» و «دور» شده و همگی آنها در حکم محرومیت، مشابه و مشترکند؛ بنابراین نمی‌توان به این استناد در میان اموال مزبور قائل به تفکیک شده و محرومیت را نسبت به برخی از آنها پذیرفت و نسبت به برخی دیگر ردّ نمود (شاهرودی، ۱۴۲۸، ص ۲۶). حمل بر قضیه خارجیّه نیز موجب می‌گردد تا روایت از قابلیت استناد خارج شود.^۲

۱-۳. از امام باقر (علیه السلام) روایت شده: «زوجات استحقاقی ندارند از خاک خانه‌ها و زمین همسرانشان الا اینکه بنای موجود در زمین و الوار و چوب‌ها قیمت‌گذاری، پس نصیب ایشان از قیمت آنها پرداخت می‌گردد، اما خاک، پس چیزی از زمین و خاک خانه به او داده نمی‌شود...»^۳.

«علی بن حسن بن فضال» ثقه ولی فطحی مذهب است (نجاشی، همان، ص ۲۷۵). «عبد الله بن مغیره» (نجاشی، همان، ص ۲۱۵) و «أحمد بن حسن بن علی بن فضال» (خوئی، همان، ط)، ص ۸۷) نیز ثقه‌اند. در سند این روایت «موسی بن بکر واسطی» وجود دارد که از طرف هیچ‌یک از علمای رجال مورد توثیق قرار نگرفته و «نجاشی» صرفاً بیان می‌دارد که او دارای کتاب است (نجاشی، ۱۴۱۶، ص ۱۰۷) و گفته شده که این کلام، دلالتی حتی بر مدح او ندارد (ریانی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۷). مشهور

۱. هر چند برخی آنرا شامل مطلق سلاح دانسته‌اند. (ابن جنید به نقل از علامه حلی، همان، ص ۱۸ و ۱۷؛ مجلسی اول، ۱۴۰۶، ص ۴۰۶؛ منتظری، ۱۴۱۳، ص ۵۵۰) این توجیه ایراد دیگری نیز دارد و آن این است که اصل پذیرش حکم حیوه و ادله وارده در این خصوص، خود دارای ایرادات متعددی بوده و نگارنده نیز در تحقیقی مستقل به نقد ادله قائلین به آن پرداخته است.

۲. روایت دیگری نیز با همین مضمون وارد شده است (کلینی، ۱۳۶۷، ص ۱۲۷).

۳. علی بن الحسن بن فضال عن احمد بن الحسن عن ابيه عن عبد الله بن المغيرة عن موسى بن بكر قال: قلت لزراره إن بكيرا حدثني عن ابي جعفر عليه السلام: " أن النساء لا ترث امرأة وما ترك زوجها من ثروة دار ولا أرض إلا أن يقوم البناء والجذوع والخشب فتعطي نصيبها من قيمة البناء، فأما الثروة فلا تعطى شيئاً من الأرض ولا ثروة دار." قال زرارة: هذا لا شك فيه" (شيخ طوسی، همان، ص ۳۰۱).

فقها او را مجهول و ضعیف می‌دانند (خاجونی، همان، ص ۵۲). از طرف دیگر، این روایت تنها در تهذیبین آمده و در طریق شیخ به «علی بن حسن بن فضال»، «علی بن محمد بن زبیر» وجود دارد که از رجال یون سخنی در توثیق یا مدح او نیامده. در مورد او ادعا شده که از شیوخ روایت «شیخ طوسی» است و از این لحاظ عدم توثیق او در کتب رجالی ضرری به حال او ندارد.

همچنین در مورد او گفته شده: «..کان علوا فی الوقت.» (خونی، همان(ب)، ص ۱۵۰). در مورد مطلب نخست بیان شده که چنین ادعایی مورد پذیرش نیست که صرف شیخ اجازه بودن، فرد را بی نیاز از توثیق می‌کند؛ هیچ تفاوتی میان اینکه فردی حدیثی را از راوی روایت کند با اینکه از او اصلی از اصول یا کتابی از کتب را روایت نماید، وجود ندارد و در هر دو صورت او باید توثیق شده باشد (همان(ب)، ص ۱۵۰). از طرف دیگر در میان شیوخ اجازه افراد ضعیف بسیاری وجود دارند حال چگونه می‌توان به بی نیازی ایشان از توثیق معتقد بود؟ در مورد ادعای دوّم نیز باید دانست که آنچه از عبارت «کشی» بر می‌آید، کبر سنی اوست. این عبارت در موارد مختلفی از رجال «نجاشی» نیز بکار رفته برای مثال در ذیل «اسحاق بن حسن بن بکران» آمده: «..کان یروی کتاب الکلینی عنه، و کان فی هذا الوقت علواً فلم أسمع منه شیئاً..» (نجاشی، همان، ص ۱۹۹). که از این عبارت به خوبی بر می‌آید که مقصود از «کان علواً فی الوقت» همان کبر سنی اوست و اینکه «اسحاق بن حسن» کتاب «کلینی» را از خود او روایت می‌کرده شاهدی بر این امر است (سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۸۳).

در این روایت زوجات از یک طرف^۱ از عین و قیمت تمامی زمین‌ها محروم گردیده‌اند و از طرف دیگر سهام ایشان در قیمت ابنیه و اشجار محفوظ دانسته شده است.

۴-۱. «از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت می‌کنند که در پاسخ به سؤالی در مورد میراث زنان فرمودند: برای ایشان است قیمت آجر، بنا، چوب و نی و اما زمین و مزارع پس میراثی برایشان نیست. به امام گفتیم: لباس‌ها؟ فرمودند: در لباس‌ها نصیبشان برای آنهاست. به ایشان گفتیم: چرا چنین مقرر شده، در حالی که یک چهارم و یک هشتم در قرآن مشخص شده؟ فرمودند: زوجه دارای پیوند نسبی با زوج نیست تا بواسطه آن ارث ببرد و جز این نیست که بر ایشان وارد شده؛ و این حکم بدین جهت برقرار شده که ممکن است زوجه ازدواج کند و شوهرش یا فرزندانش که از قوم دیگری هستند بیابند و مزاحم در زمینشان گردند»^۲.

۱. با عنایت به اینکه عبارت، نکره در سیاق نفی است.

۲. عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن الحکم عن أبان الأحمر قال: لا أعلمه إلا عن مُسَرِّ بْنِ بَتَّاعِ الرُّطَبِيِّ عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألتُه عن النِّسَاءِ مَا لَهُنَّ مِنَ المِيرَاثِ؟ قَالَ: "لَهُنَّ قِيَمَةُ الطُّوبِ وَ البِنَاءِ وَ الخَشَبِ وَ القَصَبِ وَ أَمَا الأَرْضُ وَ العقَارَاتُ فَلَا مِيرَاثَ لَهُنَّ فِيهَا." قَالَ: "قُلْتُ؟ فَالْبِيَابُ؟" قَالَ: "الْبِيَابُ لَهُنَّ نَصِيبُهُنَّ." قَالَ: "قُلْتُ: كَيْفَ صَارَ ذَا وَ لَهُنَّ التُّمْنُ وَ لَهُنَّ الرِّبْحُ مُسَمًّى؟" قَالَ: "لِأَنَّ المَرَأَةَ لَيْسَ لَهَا نَسَبٌ تَرْتِ بِهٍ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ وَ إِنَّمَا صَارَ هَذَا كَذَا كَيْلَا تَتَزَوَّجَ المَرَأَةُ فَيَجِيءَ زَوْجُهَا أَوْ وَلَدُهَا مِنْ قَوْمٍ آخَرِينَ فَيُزَاحِمَ قَوْمًا فِي عَقَارِهِمْ" (کلینی، همان، ص ۱۲۹).

در سند این روایت «سهل بن زیاد الادمی» واقع شده که علمای رجال به دروغگو و غالی بودن او تصریح کرده‌اند.^۱ سند این روایت بنا بر نقل «صدوق» چنین است: «علی بن حکم از أبان أحمر از میسر از اَبی عبد الله علیه السلام» (صدوق، ۱۴۰۴، ص ۳۴۷). «ابان الأحمر» ثقه است. «میسر بیاع الزطی» نیز همان «میسر بن عبد العزیز» بوده که «کشی» تنها به نقل کلامی از «علی بن حسن بن فضال» که خود از واقفیه است بسنده کرده که: «میسر ثقه است» (خونی، همان (د)، ص ۱۱۲ الی ۱۱۸). روایاتی نیز وارد شده است که از آنها ممدوح بودن ایشان استنباط می‌شود لیکن راوی اکثر این روایات خود اوست. برخی از بزرگان تصریح نموده‌اند که این‌گونه روایات شخص را در معرض سوء ظن قرار می‌دهد چرا که او در جامعه اسلامی به تمجید از خود پرداخته (ربانی، ۱۴۲۹، ص ۲۵۱) و از طرف دیگر مستلزم دور نیز می‌باشد چرا که پذیرش روایت او موکول است به احراز وثاقت ایشان و احراز وثاقت نیز منوط است به پذیرش روایاتی که در باب او وارد شده که راوی آنها خود او می‌باشد (سبحانی، ۱۴۲۸، ص ۱۵۷ و ۱۵۸). از متاخرین «ابن داود» و «محقق اردبیلی» او را ممدوح دانسته (ابن داود، ۱۳۹۳، ص ۱۹۵؛ اردبیلی، ۱۴۱۴، ص ۴۴۹) و «علامه حلی» نیز او را در بخش مربوط به ثقات ضبط کرده است (علامه حلی، ۱۴۱۷، ص ۲۷۹) ولی معلوم است که مبنا و ریشه این توثیق همان روایت وارده است.

از لحاظ مفادی به این روایت مجموعه‌ای از ایراد وارد است؛ نخست اینکه اگر زوجات به دلیل عدم ورود در نسب همسر خود محروم از بخش ماترک می‌گردند، معلوم نیست چرا مردان از این محرومیت در امان مانده‌اند؟! ایشان نیز داخل در نسب همسر خود نمی‌گردند (موسوی غروی، همان، ص ۴۲۴ و ۴۲۵). همچنین با در نظر گرفتن این مطلب که گرایش مردان به ازدواج مجدد بسیار بیشتر از زنان بوده و بسیاری از محذورات و موانع ازدواج زنان بیوه^۲ برای مردان محملی ندارد، معلوم نیست چرا این محرومیت دامن مردان را نگرفته است؟! حال آنکه

۱. نجاشی در مورد او بیان می‌دارد: "کان ضعیفاً فی الحدیث، غیر معتمد علیه فیه و کان أحمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو و الکذب.." (نجاشی، همان، ص ۱۸۵) شیخ نیز او را تضعیف کرده (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ص ۱۴۲) و در جای دیگر می‌نویسد: "...و هو ضعیفٌ جداً عند نقاد الأخبار.." (همو، ۱۳۹۰، ص ۲۶۱) از فضل بن شاذان نیز نقل شده که در مورد او گفته: "...و هو الأحمر.." (همو، ۱۴۰۴، ص ۸۳۷) ابن غضائری نیز گفته: "کان ضعیفاً جداً فاسد الروایة و الذین..." (واسطی بغدادی، ۱۴۲۲، ص ۶۷ و ۱۲۵) شهیدین، محقق اردبیلی، فاضل آبی، محقق حلی و محمد عاملی او را ضعیف می‌دانند (ربانی، همان).

۲. عواملی از قبیل تعصبات قبیله ای و عشیره ای، وفاداری به همسر سابق خویش و عدم قناعت وجدانی در ازدواج مجدد که در عرف گونه‌ای فضیلت اخلاقی به حساب می‌آید، نگرانی از وضعیت آینده و نحوه برخورد همسر جدید با فرزندان، لزوم حفظ زیبایی‌های ظاهری و حجاب در دین اسلام که مانع از خودنمایی ایشان در جامعه می‌شود، سن نسبتاً بالای این دسته از زنان، مخالفت فرزندان بخصوص پسران بالغ، ترس از نزدیکان و افکار دیگران نسبت به خود، عدم رغبت مردان بخصوص مردان مجرد به ازدواج با زنان بیوه بخصوص با توجه به اینکه قسمت اعظم این زنان از همسر متوفی خویش صاحب فرزند یا فرزندان نیز می‌باشند، متمکن بودن دسته‌ای از ایشان یا فرزندان ایشان که مانع از ازدواج مجدد به واسطه فقر و تنگی معیشت می‌باشد و بسیاری از عوامل دیگر.

همان احتمالی که در مورد نتیجه ازدواج زنان بیان گردیده، در مورد مردان به نحو قوی‌تری وجود دارد (صادقی، ۱۴۲۵، ص ۳۱۷)؛ همچنین اگر این نگرانی در زوجات، موجب چنین محرومیت عظیمی گردد، همین نگرانی در مورد مادر، دختران و خواهران متوفی نیز وجود دارد چرا که اگر احتمال ازدواج ایشان بیش از زوجه نباشد، مسلماً حداقل در خواهران و دختران کمتر نیست لذا می‌بایست حکم محرومیت در مورد ایشان نیز جاری می‌گردید (همو، ۱۳۶۵، ص ۳۰۵).

ممکن است بیان گردد که این عبارت در مقام بیان حکمت تشریح حکم است و نه علت آن؛ علت است که دایره حکم را گسترش می‌دهد یا مضیق می‌گرداند در حالیکه این تضییق و توسعه از حکمت حکم بر نمی‌آید (فاضل لنکرانی، همان، ص ۳۶). در پاسخ گفته شده: «حرف تعلیل ظهور در علت دارد نه حکمت. عالمان اصولی، آنگاه که از تنقیح مناط سخن می‌گویند وجود ادات تعلیل را یکی از نشانه‌های مناط قطعی به حساب می‌آورند...» (صانعی، ۱۳۸۶، ص ۴۴).

همچنین اگر اصرار در حکمت بودن ذیل روایت وجود داشته باشد باز هم می‌گوییم که حکمت برای پذیرش و صدق عنوان، حداقل می‌بایست غلبه در آن موجود باشد و یا نتیجه مزبور آنقدر با اهمیت باشد که موارد قلیل آن نیز مورد توجه قانونگذار بوده باشد و عرفاً و عقلاً راه بهتری برای عدول از نتیجه پیش‌بینی شده در مقایسه با حذف صورت مسأله وجود نداشته باشد؛ این در حالی است که در مسأله محرومیت، غلبه در زوجات ذات ولد از زوج است که نتیجه آن قلمت ازدواج مجدد زوجات بعد از فوت همسرشان می‌باشد. بی تردید می‌دانیم که درصد زنان بیوه‌ای که موفق به ازدواج مجدد و از نوع دائمی می‌گردند قلیل است؛ حال آیا صحیح است که صرفاً به خاطر این درصد کم از زنان بیوه که موفق به ازدواج دائم می‌شوند، تمامی زوجات از بخش اعظم اموال برجای مانده از همسر خویش محروم گردند؟! آیا به صرف امکان می‌توان فرد را از آنچه که حقیقتاً به آن تعلق گرفته محروم ساخت؟! آیا به صرف این که ممکن است برخی افراد از اینترنت برخلاف منافع ملی و دینی ما استفاده کنند، می‌توان حکم به تحریم استفاده از آن داد و همه مردم را از دسترسی آزاد به آن ممنوع کرد؟! همچنین در امثال اراضی زراعی و باغ‌ها، تقسیم آنها میان مستحقین امری سهل، ممکن و مقبول بوده و راه حلی بهتر، عاقلانه‌تر و عادلانه‌تر در مقایسه با محرومیت است (سبحانی، ۱۴۱۵، ص ۳۲۶؛ شاهرودی، ۱۴۲۸، ص ۲۰). آیا تقسیم مال مشاع امری غیر عقلایی و غیر عادلانه است که چنین از آن دوری شده است؟! در غیر اراضی و باغ‌ها نیز اگر قابل تقسیم نباشد مانند خانه‌ها، راه حل فروش مسلماً معقول‌تر و متعارف‌تر از محرومیت می‌باشد.^۱

بلی؛ بعد از اثبات اصل حکم، برای تبعیت از آن نیازی به علم تفصیلی به حکمت آن نیست لیکن آنگاه که در ادله حکمی، وجوهی برای اقتناع افکار ذکر می‌گردد، می‌بایست قابل

۱. قانون افراز و فروش املاک مشاع مصوب ۱۳۵۷.

فهم و عادلانه باشد. همچنین اگر این روایت را بپذیریم نظر به اینکه تسلیم این اموال به زوجه مقدمه بعیده امر حرامی مانند اذیت و آزار سایرین و افساد در اموال خواهد بود، این بدان معنی است که در منطق قانونگذاری شارع، مقدمه بعیده حرام، خود نیز حرام است؛ حال آنکه حتی در جایی که میان مقدمه حلال و نتیجه حرام رابطه منطقی وجود دارد عالمان شیعی نظر به حرمت مقدمه نمی‌دهند (مظفر، ۱۳۷۲، ص ۲۹۱ و ۲۹۲). حال جای این سؤال است که فقیهانی که خود این طرز استدلال را باطل دانسته‌اند چگونه نسبت آن را به شارع پذیرفته‌اند.^۱

۵-۱. «امام رضا به محمد بن سنان در پاسخ آنکه چرا زوجه چیزی از زمین ارث نمی‌برد مگر از قیمت آجر و جدا شدنی‌های از ساختمان؛ نوشتند: «زمین تغییر و تبدیلیش امکان پذیر نیست و در حالیکه قطع رابطه میان زوجه و زوجش، و تغییر زوجه و تبدیلیش جایز است در حالیکه رابطه پدر و فرزند چنین نیستند و انفصال از رابطه پدر و فرزندی امکان ندارد. آن چیزی که ممکن است بیاید و برود میراث او هم در اموالی قرار داده شده که تغییر و تبدیلیش امکان دارد و آن چه ثابت و پابرجاست برای کسی است که مثل خودش ثابت و پابرجاست».^۲ قریب به اتفاق رجالیون، «محمد بن سنان» را از شهر کذابین و ضعفا دانسته‌اند^۳. هر سه طریق صدوق به او نیز ضعیف است (صانعی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ صافی، همان، ص ۱۷).

واقعاً چگونه می‌توان میان محرومیت زوجات از بخش عظیم از دارایی همسرشان از یک طرف و امکان جدائی از ایشان در طرف مقابل، رابطه‌ای برقرار کرد؛ حال آنکه فرض مسئله در جایی است که زوجه تا حین الفوت همسرش در علقه زوجیت او بوده؟! «آیا چون امکان داشته شوهرش او را طلاق دهد ولی طلاقش نداد، فقط به سبب نفس این امکان، باید از ارث شوهر در زمین و بناء و مانند آن بی بهره گردد؟!» (موسوی غروی، همان، ص ۴۳۸). از طرف دیگر همین

۱. سه روایت دیگر نیز با همین مضمون وارد شده (کلینی، همان، ص ۱۲۸ و ۱۲۹؛ طوسی، همان، ج ۹، ص ۲۹۹؛ شیخ صدوق، همان، ص ۳۴۷).

۲. کتَبَ الرضا عليه السلام الى محمد بن سنان فيما كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ عِلْمُ الْمَرْأَةِ أَنَّهَا لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً إِلَّا قِيَمَةَ الطُّوبِ وَ النَّقْضَ لِأَنَّ الْعَقَارَ لَا يُمَكِّنُ تَغْيِيرَهُ وَ قَلْبَهُ وَ الْمَرْأَةُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَنْقَطِعَ مَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ مِنَ الْعِصْمَةِ وَ يَجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَ تَبْدِيلُهَا وَ لَيْسَ الْوَلَدُ وَ الْوَالِدُ كَذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا يُمَكِّنُ النَّقْضَ مِنْهَا وَ الْمَرْأَةُ يُمَكِّنُ الْإِسْتِبْدَالَ بِهَا فَمَا يَجُوزُ أَنْ يَجِيءَ وَ يَذْهَبَ كَانَ مِيرَاثُهُ فِيمَا يَجُوزُ تَبْدِيلُهُ وَ تَغْيِيرُهُ إِذَا أَشْبَهَهُمَا وَ كَانَ الثَّابِتُ الْمُقِيمُ عَلَى خَالِهِ، كَمَنْ كَانَ مِثْلَهُ فِي الثَّبَاتِ وَ الْقِيَامِ". (صدوق، همان، ص ۳۴۷).

۳. «نجاشی» در مورد او می‌گوید: "و هو رجلٌ ضعيفٌ جداً لا يعول عليه و لا يلتفت الي ما تفرّد به". (نجاشی، همان، ص ۳۲۸) از «فضل بن شاذان» نیز نقل کرده اند که در حق او گفته است: "أن من الكذابين المشهورين ابن سنان و ليس بعبد الله". (عاملی، ۱۴۱۱، ص ۵۰۷) «شیخ مفید» نیز بیان می‌دارد: "و محمد بن سنان مطعونٌ فيه، لا تختلف العصابة في تهمة و ضعفه". (خوئی، همان، ص ۱۶۸) برخی دیگر نیز به ضعف او تصریح کرده اند (طوسی، ۱۴۱۷، ص ۲۱۹، ش ۶۱۹؛ واسطی بغدادی، همان، ص ۹۲ و ۹۳؛ علامه حلی، همان، ص ۸۹ و ۳۴۸ و ۳۹۴؛ عاملی، ۱۳۶۲، ص ۳۶۰). از محقق حلی، شهید ثانی، محقق اردبیلی، ابن طائوس، سید علی طباطبائی، سید محمد عاملی، بروجردی و بسیاری دیگر نقل شده که او را ضعیف دانسته‌اند (ربّانی، همان، ص ۲۱۵). در مقابل این جماعت، عده‌ای از متأخرین خواسته‌اند تا با "امارات توثیق" می‌مانند، او را توثیق کنند.

احتمال در مورد مرد نیز مطرح می‌شود؛ اگر صرف احتمال جدایی مرد از زن موجب محرومیت زوجه می‌گردد، همین محرومیت می‌بایست دامن مردان را هم بگیرد! اگر این نکته را در نظر بگیریم که طلاق، در سابق از درصد پایینی برخوردار بوده، سنگینی این وجه روشن‌تر می‌گردد.^۱

۶-۱. «از امام باقر علیه السلام نقل می‌کنند که می‌فرمود: ارث نمی‌برند زنان چیزی از غیرموقوفات، و برای آنهاست قیمت ساختمان، درخت و نخل».^۲

در مورد سند این روایت گفته شده: «راوی بلاواسطه از «أحول»، «حسن بن محبوب» است در حالیکه «أحول» در سن طفولیت او فوت کرده و امکان روایت مستقیم برای او از وجود نداشته پس این روایت مرسله است» (بروجردی، ۱۴۱۳، ص ۱۱۶ و ۱۲۰؛ سبحانی، ۱۴۲۸، ص ۳۲۲). ممکن است بیان شود که کشتی، «حسن بن محبوب» را از اصحاب اجماع^۳ قرار داده و حتی اگر بپذیریم این روایت مرسله است، از مصادیق مرسلات اصحاب اجماع خواهد بود که در حق ایشان گفته اند مراسیل آنها همانند مسانیدشان حجّت است. در طرف مقابل گفته شده که حتی اگر این اجماع پذیرفته شود (موسوی خمینی، ۱۴۱۰ (ب)، ص ۲۵۵ الی ۲۵۷) بیشتر از توثیق خود این راویان از آن بر نمی‌آید. در میان راویانی که ایشان از آنها حدیث می‌کنند افراد غالی و کذاب زیادی دیده می‌شوند؛ برای مثال «محمد بن ابی عمیر» از «عبد الله بن قاسم حضرمی» که «نجاشی» او را جاعل دانسته (خونی، همان (و)، ص ۲۰۴) یا از «علی بن حمزه بطائنی» که در مورد او می‌گوید: «كذّابٌ متهمٌ ملعونٌ» (همان (ز)، ص ۲۰۴؛ نجاشی، همان، ص ۲۴۹) روایت می‌کند. همچنین است

۱. در مورد این روایت بیان شده: " و هذه الرواية تنادي بأعلى صوتها أنها ليست بهذه الالفاظ من الامام عليه السلام كما يعرف ذلك من كان له أدنى بصيرة في الفاظ الاحاديث المتقوله عنهم عليه السلام." (بروجردی طباطبایی، همان، ص ۱۱۱).

۲. الحسن بن محبوب عن الاحول عن ابی عبد الله عليه السلام قال : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : " لَا يَرِثُنَّ النِّسَاءُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئًا وَ لَهُنَّ قِيَمَةُ الْبِنَاءِ وَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ." يَعْنِي بِالْبِنَاءِ الدُّوْرَ وَ إِنَّمَا عَنِيَ مِنَ النِّسَاءِ الزَّوْجَةَ (صدوق، همان، ص ۳۴۸).

۳. کشتی درباره هجده نفر از اصحاب ائمه، عبارتی را بیان کرده است که علما از آن تعبیر به قاعده اجماع می‌نمایند. کلام ایشان چنین است: " أجمعت العصابة على تصديق هؤلاء الاولين من أصحاب أبي جعفر و أصحاب أبي عبد الله عليهما السلام و انقادوا لهم بالفقه؛ فقال: أفقه الاولين سته: زراره و معروف بن خربوذ و برید و أبو بصير الاسدي و الفضيل بن يسار و محمد بن مسلم الطائفي... و نیز درباره فقهای اصحاب امام صادق علیه السلام بیان می‌دارد: "أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عن هؤلاء و تصديقهم لما يقولون، و أقرّوا لهم بالفقه، من دون اولئك السّنة- الذين علّناهم و سمّناهم سته نفر- جميل بن درّاج و عبد الله بن مسكان و عبد الله بن بكير و حماد بن عثمان. قالوا: و زعم أبو إسحاق الفقيه- و هو ثعلبة بن ميمون- أن أفقه هؤلاء جميل بن درّاج، و هو أحد أصحاب أبي عبد الله عيله السلام." و نیز درباره شش نفر از اصحاب فقهای حضرت موسی بن جعفر و ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام بیانی مشابه می‌آورد. برخی از فقیهان، از عبارت ایشان، وثاقت این راویان را استفاده نموده و آن را به معنای تصحیح و توثیق همین گروه دانسته‌اند؛ عده‌ای نیز گفته‌اند مقصود، علاوه بر وثاقت این افراد، صحت روایت آن‌ها نیز می‌باشد؛ یعنی اگر سلسله سند روایتی، تا این راویان معتبر و صحیح باشد، از این راویان به بعد روایت صحیح خواهد بود. دسته دیگر از فقها اصولاً این عبارت کشتی را نپذیرفته‌اند و به تضعیف برخی از این هجده نفر پرداخته‌اند. برای تفصیل این بحث رک: ربّانی، همان، ص ۴۴ الی ۱۴۴.

«صفوان بن یحیی» که از «علی بن ابی حمزه بطائنی»، «ابی جمیله»، «محمد بن سنان» و «عبد الله بن خلّاش» روایت می‌کند (موسوی خمینی، ۱۴۱۰، ص ۲۵۰ الی ۲۵۳). با توجه به این امور، نمی‌توان مسندات ایشان را صحیح و حجّت دانست تا چه رسد مرسلات ایشان.

در این روایت زوجه از عین و قیمت تمام انواع زمین‌ها محروم گردیده است. از عبارت «وَ لَهْنٌ» نیز دو مطلب استخراج می‌شود؛ نخست اینکه زوجه از قیمت ابنیه و اشجار ارث می‌برد و نه صرفاً از قیمت آجرها و نی‌ها و سایر مصالح ساختمانی و دیگر آنکه زوجه از عین و قیمت انواع زمین‌ها محروم است چرا که اگر محرومیت زن از زمین صرفاً به عین آن بر می‌گشت، باید در این قسمت، از قیمت زمین نیز نام برده می‌شد و حال آنکه در مقام بیان اموالی که زوجه صرفاً از عین آنها محروم بوده و از قیمت آن، از زمین نامی به میان نیآورده است. همچنان که از عبارت ابتدائی این روایت نیز چنین بر می‌آید.

۱-۷. از یکی از صادقین روایت است که: «چیزی از خانه و زمین برای زنان نیست»^۱.

در سند این روایت «حمید بن زیاد» واقع شده که واقفی مذهب و ثقه است (نجاشی، همان، ص ۱۳۲). «حسن بن محمد بن سماعه» نیز واقفی متعصب است. «جعفر بن سماعه» نیز در کتب رجالی از او نامی برده نشده لذا برخی بر این نظرند که او همان «جعفر بن محمد بن سماعه» است که واقفی و ثقه می‌باشد (خوئی، همان، ص ۳۷ الی ۴۰). «المثنی» نیز مشترک میان «مثنی بن عبدالسلام» و «مثنی بن ولید» است که به هر دو «مثنی الحنّاط» اطلاق می‌شود. «کشی» در شرح حال ایشان صرفاً به بیانی از «علی بن حسن» که خود فطحی مذهب است بسنده کرده که: «..لا بأس بهم» (اردبیلی، ۱۴۰۳، ص ۳۹؛ خوئی، همان، ص ۱۹۰). لیکن همان‌گونه که برخی از معاصرین نیز تصریح نموده‌اند که عبارت «لا بأس بهم»، دلالتی بر توثیق و حتی مدح ایشان ندارد (صانعی، همان، ص ۱۴۴). شهید ثانی نیز راویان این حدیث را جماعتی از ضعفا معرفی می‌کند (شهید ثانی، همان، ص ۲۶۰)؛ مجلسی ثانی نیز این حدیث را ضعیف می‌داند (مجلسی، ۱۴۰۴، ص ۱۹۰).

در این روایت متعلّق محرومیت عین و قیمت خانه و زمین دانسته شده بدون این که از استحقاق ایشان نسبت به قیمت بنای خانه یا سایر اموال کلامی به میان آید.

۱-۸. «یزید الصائغ» روایت می‌کند: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: بدرستی که زنان از زمین خانه چیزی ارث نمی‌برند و لیکن برای ایشان است قیمت آجر و چوب. یزید الصائغ می‌گوید: به ایشان گفتم: همانا مردم (اهل عامه) این نظر را مورد اتخاذ قرار نمی‌دهند. پس

۱. حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعه عن عمّه جعفر بن سماعه عن مثنی عن عبد الملك بن أعین عن أحدهما عليهما السلام قال: " ليس للنساء من الدور و العقار شيئاً " (کلینی، همان، ص ۱۲۹).

گفت: هرگاه حکومت بدست ما افتد آنها را با تازیانه می‌زنیم پس اگر گردن نهند (که هیچ) و گرنه با شمشیر ایشان را می‌زنیم»^۱.

راوی مستقیم این روایت که از دروغ‌گوترین افراد است^۲، در صدد تخریب چهره واقعی امامان بر آمده و می‌کوشد تا ایشان را فردی معرفی کند که ابزار نخست ایشان در هدایت و اقتناع سایرین، شمشیر و تازیانه است. واضح است که او با جعل این روایت و انتساب آن به امام در پی این است تا در میان غیر شیعه مسلم گردد که حکومت نباید در دست شیعه و امام ایشان قرار گیرد و گرنه آن چیزی که در انتظار مردم خواهد بود، تازیانه است و شمشیر؛ تا از این رهگذر مردم را به ابقای حکومت غیر شیعی آن زمان ترغیب نماید. در حالیکه امام مأمور است تا در هدایت خلق برهان ارائه دهد نه این که تمسک به وسایلی نماید که امثال بنی امیه و بنی عباس^۳ به آن چنگ زده و حکومت خود را حفظ کرده و مردم را به راهی که می‌خواستند می‌کشاندند. «واضح و مشهود است که هجو و ضرب و شتم و قتل، مردم را از راه حق و استماع و عمل به کتاب خدا، در اعلی مرتبه دور می‌سازد و آن چه ایشان را به حق نزدیک کرده و شیفته کلام الهی می‌گرداند، زبان خوش و خلق نیک و عدل و احسان است.» (موسوی غروی، همان، ص ۲۱۰). برخی نیز صراحتاً بیان نموده‌اند که «این که انسان بگوید حرف من را قبول کن و الا با شمشیر تو را می‌کشم صحیح نیست، زیرا شمشیر اگر بالای سر انسان قرار گیرد به ناچار سخن را می‌پذیرد چه حق باشد و چه باطل» (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۰، ص ۱۲).^۴ با این وجوه آیا ممکن است امام، چنین سخنی بگوید؟!

از سوی دیگر این روایت با واقعیت خارجی آن زمان نیز سازگاری ندارد؛ زمان ورود این روایت مسلماً مباحث مربوط به حقوق زنان، مورد توجه نبوده تا مردان به حمایت از زنان افزایش سهم الارث دریافتی خویش را نپذیرفته یا زنان در مقابل این حکم اعتراض نمایند و به آیات قرآن نیز استناد نمایند لذا در چنین محیطی راضی نشدن مردان به این محرومیت مفهومی

۱. محمد بن ابی عبد الله عن معاوية بن حكيم عن علي بن الحسن بن رباط عن مثنى عن يزيد الصائغ قال: سمعتُ ابا جعفر عليه السلام يقول: "إن النساء لا يرثن من رباح الأرض شيئاً و لكن لهنَّ قِيمَةُ الطَّوبِ وَ الْحَسَبِ. قَالَ: قُلْتُ لَه: إِنَّ النَّاسَ لَا يَأْخُذُونَ بِهَذَا. فَقَالَ: إِذَا وُكِنَاهُمْ صَرَبَانَهُمْ بِالسُّوْطِ فَإِنْ إِنْتَهَوْا وَ إِلَّا صَرَبْنَاهُمْ عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ." (كلبی، همان، ص ۱۲۹)

۲. فضل بن شاذان» در حق او می‌گوید: "الكذَّابُونَ المشهُورُونَ أَبُو الخَطَّابِ وَ يُوسُفُ بْنُ ظَبْيَانَ وَ يَزِيدُ الصَّائِغُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ وَ أَبُو سَيْمَنَةَ أَشْهُرُهُمْ." (خوئی، همان، و)، ص ۱۳۰؛ حلی، همان، ص ۴۱۸؛ جبعی عاملی، همان، ص ۱۸۸؛ اردبیلی، همان، ص ۳۴۴)

۳. «ابن داود» نیز در شرح حال او اضافه می‌کند که او واقفی مذهب است. (ابن داود، ۱۳۹۳، ص ۲۸۵) شهید ثانی بعد از بیان این روایت چنین بیان می‌دارد: "... وَ فِي طَرِيقِ الثَّانِي جَمَاعَةٌ ضَعْفَاءُ وَ نَاهِيكَ بِيَزِيدِ الصَّائِغِ فَقَدْ قَالَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ...". (جبعی عاملی، بی تا، ص ۲۶۱).

۳. "... أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ إِمَارَةَ بِنِي أُمِّيَّةٍ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَ الْعَسْفِ وَ الْجَوْرِ وَ أَنَّ إِمَامَتَنَا بِالرَّفْقِ وَ التَّائِبِ وَ الْوَقَارِ وَ التَّقْوَةِ وَ حَسَنِ الْخُلُقَةِ وَ الْوَرَعِ وَ الْإِحْتِهَادِ فَرَعُّبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَ فِي مَا أَنْتُمْ فِيهِ " (عاملی، ۱۴۰۹، ص ۱۶۵).

۴. برای دسترسی به مقاله " ارتداد نگاهی دوباره " رجوع کنید به آدرس اینترنتی www.balagh.net

ندارد. از طرف دیگر عامه که پیوسته بر میراث عصبه اصرار داشتند و بر خلاف قرآن و سنت به آن ملتزم شده‌اند، مطمئناً این حکم را قبول می‌کردند (عابدینی، ۱۳۸۰، ص ۷۳). عدم پذیرش این حکم از جانب عامه بواسطه التزام به قرآن و عموم و اطلاق آن نیز نمی‌تواند باشد؛ ایشان در تخصیص و تقيید قرآن مبسوط الید بوده‌اند.^۱

۹-۱. «از امام باقر علیه السلام روایت است که: زنان از عقار زمین ارث نمی‌برند».^۲

«علی بن ابراهیم» (نجاشی، همان، ص ۳۶۰) و «جمیل بن دراج» (همان، ص ۱۲۶) ثقه‌اند. مشهور فقها «ابراهیم بن هاشم» را بدلیل عدم ورود توثیق از رجالیون متقدم، ممدوح و روایت او را حسنه دانسته‌اند. برخی دیگر نیز نظر به وثاقت او دارند (خاجونی، همان، ص ۴۱؛ انصاری، همان، ص ۱۸۵).

در مقصود از عبارت «عقار الارض» می‌توان دو وجه را مطرح کرد: اگر مقصود خود زمین باشد دلالت بر این مطلب دارد که محرومیت صرفاً شامل عین و قیمت انواع زمین‌ها می‌گردد همچنین احتمال دارد مقصود، اموالی باشند که با اتصال به زمین، وصف ثبات و استقرار را بدست آورده، که در اینجا زوجه فقط از ابنیه و اشجار مستقر در زمین محروم خواهد بود.

۱۰-۱. «از امام باقر (علیه السلام) روایت است: زنان از زمین و از مزرعه (یا غیر مقولات)

ارث نمی‌برند».^۳

سند این روایت و طریق شیخ به «یونس» صحیح است (خوئی، همان‌و)، ص ۲۲۸. در این روایت نیز زنان از عین و قیمت تمامی زمین‌ها و عین و قیمت تمام آن چه که در زمین دارای ثبات و استقرار گردیده‌اند مانند ابنیه و اشجار محروم می‌باشد.

۱۱-۱. «از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) روایت شده: همانا زوجه ارث نمی‌برد از

از خاک خانه یا زمین مگر اینکه آجر و چوب قیمت‌گذاری و یک چهارم یا یک هشتم آن اگر برای زوجه فرزندی باشد از قیمت آجر و الوارها و چوب به ایشان پرداخت می‌گردد».^۴

این روایت مشهور به حسنه فضلالی خمسه است و برخی نیز آنرا بواسطه توثیق «ابراهیم بن هاشم»، صحیحه دانسته‌اند (طباطبایی، همان، ص ۳۶۴؛ نراقی، همان، ص ۳۶۱؛ خاجونی، همان، ص ۴۱).

۱. روایت دیگری نیز از همین راوی و به همین مضمون وارد شده (کلینی، همان، ص ۷۸).

۲. علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن جمیل عن زراره و محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال: "لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنَ عَقَارِ الْأَرْضِ شَيْئاً" (کلینی، همان، ص ۱۲۸).

۳. یونس عن محمد بن حمران عن زراره عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال: "النِّسَاءُ لَا يَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً" (طوسی، ۱۳۶۵ (ب)، ص ۸۲).

۴. علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن ابن اذینه عن زراره و بکیر و فضیل و برید و محمد بن مسلم عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام منهم من رواه عن ابی عبد الله علیه السلام و منهم من رواه عن أحدهما علیهما السلام "أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنَ تَرَكَهٖ زَوْجِهَا مِنْ تَرْتِیْهِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا أَنْ یُعَوِّمَ الطُّوبَ وَ الْخَشَبَ قِیمَةً فَتُعْطَى رُبْعَهَا أَوْ تُمْنَهَا إِنْ كَانَ لَهَا وَكَلَدٌ مِنْ قِیمَةِ الطُّوبِ وَ الْجُدُوعِ وَ الْخَشَبِ" (کلینی، همان، ص ۱۲۸).

در این روایت ظاهراً متعلق محرومیت، زمین خانه یا مطلق اراضی معرفی شده است. زوجات از تمامی زمین‌ها عیناً و قیمتاً محروم دانسته شده‌اند که آجرها و نی‌ها و ساقه‌های درختان که در ساختمان خانه بکار رفته‌اند مورد ارزیابی قرار گرفته و سهم زوجه از آنها پرداخت خواهد شد. باید توجه داشت که قیمت بنای خانه غیر از قیمت مصالح بکار رفته در آن است، این روایت نیز برای زوجات در قیمت خود بنا استحقاقی نمی‌شناسد بلکه در قیمت مصالح ایشان را سهم می‌داند. لفظ «او» در این روایت موجب شده تا برخی از فقها بیان دارند که با توجه به احتمالاتی که در کارکرد و نقش این کلمه محتمل است، استناد به عمومیت آن در محرومیت ایشان از تمام اراضی صحیح نبوده و قدر متیقن این روایت محرومیت از زمین خانه مسکونی می‌باشد (صافی، همان، ص ۱۶).

در مقام جمع بندی ملاحظه شد که جز سه روایت اخیر که از لحاظ سندی صحیح بودند و دو روایت نخست که موثقه بودند و روایت چهارم که حسنه است، سایر روایات همگی از لحاظ سندی ضعیف می‌باشند. این روایات از لحاظ مفادی نیز با یکدیگر مطابقت نداشته و جوهی که در برخی از آنها در حکمت یا علت حکم وارد شده صراحتاً بر سستی آنها دلالت دارد. حسب روایات عرض اخبار بر قرآن حتی بنا بر نظری که شرط رجوع به آنها را تعارض دو دسته دلیل بداند^۱، تقلّم با روایاتی است که زوجه را در تمام ترکه سهم می‌دانند (خویی، ۱۴۱۷، ص ۳۵۷ بعد؛ فضل الله، بی تا، ص ۶۶ و ۶۷). در اصل حدوث تعارض نیز نظر به کثرت یک طرف و قلت طرف دیگر نمی‌شود و صرف کثرت نیز تا زمانی که موجب علم به بطلان ادله مقابل نگردد، دلیل نیست (همان، ص ۶۸).

ممکن است بیان گردد که گرچه این روایات به ضعف سندی دچارند لیکن عمل مشهور فقها به این روایات، این ضعف را جبران می‌کند لیکن اولاً برخی از فقها این مبنا را که عمل مشهور فقها موجب جبران ضعف روایات گردد، به نقد کشیده‌اند (خویی، ۱۴۱۷، ص ۲۶۱ بعد؛ جنّاتی، ۱۳۷۴، ص ۱۷۰ و ۱۷۱)؛ ثانیاً ایراد ما به این روایات منحصر در ضعف سند نبود و ضعف مفادی این روایات را نیز آشکار کردیم لذا عمل مشهور فقها نمی‌تواند جابر ضعف مفادی یک روایت باشد. همچنین باید دانست که عمل فقها به روایات ضعیف زمانی می‌تواند جابر آن گردد که اجتهاد ایشان در عمل بدان‌ها، مدخلیتی نداشته باشد و الا پذیرش این نظر عین تقلید در امر تحقیق است. در این مسأله نیز عمل مشهور فقیهان به یکی از وجوه ذیل بوده؛ نخست، اجتماعاتی که با معاهد متفاوت نقل شده و ایشان همواره به رعایت آنها اهتمام داشته‌اند. (سید مرتضی، ۱۴۱۵، ص ۵۸۵؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۱۱۶؛ ابن ادریس، ۱۴۰۵، ص ۲۵۸ و ۲۵۹)؛ دوم، کثرت ظاهری و ابتدایی روایات که در نزد فقها از اسباب ترجیح ادله است لذا اخذ به این مرجح نیز ناشی از

۱. و نه لزوم عرض تمامی اخبار ولو روایاتی که معارضی نداشته باشند.

اجتهاد ایشان بوده. سوم، مخالفت مذاهب عامه با این حکم که یکی از مرجحات باب تعارض است. بنابراین عمل به این روایت مسبب همین سه عامل است نه وجود قرینه‌هایی که در دست متقدمین بوده باشد.

برخی فقها نسبت به این روایات ادعای تواتر نموده‌اند (ابن ادریس، ۱۴۰۵، ص ۲۵۸ و ۲۵۹؛ حکیم، ۱۴۲۸، ص ۱۳؛ نراقی، ۱۴۱۹، ص ۳۷۸؛ فاضل لنکرانی، همان، ص ۴۷۰؛ صافی، همان، ص ۶؛ بروجردی، بی تا، ص ۳؛ لیکن اولاً بنابر اعتراف بسیاری از نویسندگانی که به مقابله این اخبار با یکدیگر پرداخته‌اند، تعداد واقعی این روایات جزماً نمی‌تواند بیشتر از شش یا هفت روایت باشد ولی به خاطر تقطیع و نقل به مضمون و امثال آن بدین تعداد رسیده‌اند (صافی، همان، ص ۲۰؛ فاضل لنکرانی، همان، ص ۴۷۱؛ شاهرودی، ۱۴۲۸، ص ۱۲۵؛ سبحانی، ۱۴۱۵، ص ۳۱۷ و ۳۳۰) لذا نه کثرت آنها موافق تحقیق است و نه ادعای تواتر ناشی از این هفت روایت. مضاف بر اینکه این ادعا صرفاً از سوی تعداد قلیلی از فقها مطرح گردیده است؛ از متقدمین شیخ مفید در مقام احتجاج با مخالفین شیعه و سپس ابن ادریس ادعای تواتر کرده‌اند (مفید، ۱۴۱۳، ص ۱۱۶؛ ابن ادریس، ۱۴۰۵، ص ۲۵۸ و ۲۵۹). پس از ایشان ندیدیم فقیه‌ای را که ادعای تواتر روایات وارده را نماید مگر در میان عدّه‌ای قلیل از فقهای معاصر که تعداد ایشان به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسد (شیرازی، ۱۴۰۹، ص ۳۴؛ نراقی، ۱۴۱۹، ص ۳۷۸). آیا می‌توان به چنین ادعای تواتری دلخوش کرد؟! تا چه رسد به ادعای فوق حدّ تواتر! از طرف دیگر بر روایات دسته مقابل نیز ادعای تواتر شده (موسوی غروی، ۱۳۷۷، ص ۴۴۸) و برخی از معاصرین نیز صراحتاً این ادعا را مردود دانسته‌اند (شاهرودی، ۱۴۲۸، ص ۱۲۴ و ۱۲۵). همین قلت فقهای مدعی تواتر و اختلاف در میان ایشان در خصوص تواتر یا عدم آن، در کنار عدم ورود بسیاری از فقها در این بحث با اینکه از موافقین قول به محرومیت بودند و می‌توانستند در جهت تقویت موضع خود به این تواتر متشبث شوند، همراه با موضع صریح برخی دائر بر آحاد بودن این روایات، دلیل بر عدم حصول تواتر است. همچنین تواتر باید به گونه‌ای باشد که علم عادی به کذب یا خطای ادله مخالف حاصل نماید؛ و الا در خصوص روایات مفید تحریف در قرآن نیز برخی بزرگان اعتراف به تواتر معنوی نموده‌اند.

ممکن است بیان شود که این دسته از روایات در کتب معتبر حدیثی شیعه ضبط شده و ایشان نیز به نوبه خود آنها را از کتب مشهور اصحاب امامان اخذ کرده‌اند. در میان این روایات، روایات صحیح‌السند نیز وجود دارد حال چگونه می‌توان آنها را کنار گذاشت؟!

در پاسخ باید گفت که بطور طبیعی هرگاه کالایی مورد پسند و اقبال مردم قرار گیرد، نا کسانی از اقبال مردم سوء استفاده کرده و نمونه‌های بدلی آنها را به طالبان عرضه می‌کنند؛ در این راستا کالای مزبور را مزین به بهترین مارک موجود می‌نمایند تا زودتر و راحت‌تر به مطامع خویش دست یابند. در دنیای حدیث نیز این امر اتفاق افتاده و کثرت و وسعت جعل احادیث

بعجایی رسید که بفرموده امام، گویا جعل حدیث و انتساب آن به معصوم، از امور واجب برای مردم بود.^۱ واضح است کسی که از ساختن حدیث باکی ندارد، کالای خویش را به بهترین سند ارائه می‌نماید. تاریخ گواه روشنی است بر اینکه حدیث‌سازان هوشمند در بسیاری موارد احادیث را با سندهای صحیح، جعل و آنها را در حین استنساخ در کتب پیشوایان حدیث و شاگردان امام جای می‌دادند.^۲ این کتاب‌های رونویسی شده، تکثیر می‌گشته و بین مردم و در بلاد مختلف انتشار می‌یافت در حالیکه کسی نمی‌دانست این اخبار جعلی به دست صاحبان اصلی این کتاب‌ها نوشته نشده و از مجعولات جااعلان است (صالحی، ۱۳۸۱، ص ۱۲). پس صرف صحت سند یا ثبت و ضبط دسته‌ای از روایت در کتب حدیث دلیلی بر ورود و بیان آنها از معصوم نمی‌باشد.^۳

نکته آخر آنکه برخی از فقها (نجفی، همان، ص ۲۱۰) بیان می‌دارد که این حکم محرومیت آنقدر واضح و روشن است که فقهای عامه نیز شیعه را با این مسئله می‌شناسند. گویا خواسته مخالفت با این حکم را در حد مخالفت با ضرورت مذهب یا امری مسلم و ارتکازی در نزد شیعیان معرفی کند.

در این خصوص بیان شده (فضل الله، همان، ص ۳۷) که مسائلی از این قبیل که اجتهادی- نظری و ناشی از مدارک معروف و موجود می‌باشد (هرچند کثیری از فقها نیز بدان قائل باشند) داخل در بحث ضروری مذهب نمی‌گردند خصوصاً با وجود فقهایی که این حکم را نپذیرفته

۱. "إن الناس أولعوا بالكذب علينا كأن الله افترض عليهم ولا يريد منهم غيره وإني أحدثُ أحدهم بالحديث فلا يخرج من عندي حتى يتأوله على غير تأويله. و ذلك أنهم لا يطلبون بحديثنا و بحثنا ما عند الله، وإنما يطلبون الدنيا و كلُّ يحب أن يدعى رأساً..." (مجلسی، ۱۴۰۳، ص ۲۴۶).

۲. عن هشام بن الحكم أنه سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول: «كان مغيرة بن سعيد يتعمد الكذب على أبي و يأخذ كتب أصحابه و كان أصحابه المستترون بأصحاب أبي يأخذون الكتب من أصحاب أبي فيدفعونها إلى المغيرة فكان يدس فيها الكفر و الزندقه و يسندها إلى أبي. ثم يدفعها إلى أصحابه فيأمرهم أن يبتئوها في الشيعة...» (مجلسی، همان، ص ۲۵۰).

۳. یونس بن عبد الرحمن می‌گوید: «به عراق سفر کردم و از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام معدودی یافتم ولی اصحاب امام صادق (علیهما السلام) را فراوان یافتم و مدتی از آنان حدیث شنیدم و کتاب‌های حدیث آنان را گرفتم و رونویس کردم و از عراق که برگشتم احادیثی را که نوشته بودم همراه خود آوردم و بعداً توفیق زیارت امام رضا (علیه السلام) را پیدا کردم و در این ملاقات آنچه را که از احادیث صادقین نوشته بودم به محضر امام عرضه کرده و از آن حضرت درخواست کردم همه این احادیث را بررسی فرمایند و اگر حدیث غیر معتبری در آنها هست مرا آگاه نمایند. امام این زحمت را پذیرفتند و پس از بررسی کامل آنها را به من برگرداندند و نتیجه بررسی امام این بود که احادیث منسوب به امام صادق (علیه السلام) تعداد بسیاری را که مشخص شده بود باطل و مردود دانستند و فرمودند: اینها از امام صادق (علیه السلام) نیست و بی تردید ابو الخطاب بر امام صادق دروغ بسته است. خدا لعنت کند ابو الخطاب را که تا امروز هم حيله گرانه و با مخفیکاری این احادیث دروغ را در کتاب‌های اصحاب امام صادق (علیه السلام) وارد می‌کند و شما هر حدیث مخالف قرآن را که به ما نسبت می‌دهند قبول نکنید زیرا ما هر چه بگوئیم موافق قرآن و سنت پیغمبر است و ما از خدا و رسولش حدیث می‌گوئیم...» (کشی، همان، ص ۲۲۴). مرحوم صالحی نجف آبادی در ذیل این حدیث، هشت نکته محققانه را بیان می‌دارند. ر.ک (همان، ص ۱۲۲) (۱۲۹).

یا در ادله آن تشکیک کرده اند. از طرف دیگر این ارتکاز یا شیوع یک حکم و پذیرش آن از طرف مردم^۱ دلالتی بر صحت انتساب آن به شارع ندارد؛ «آری، یکی از مراجع فتوا می دهد مردم از او پیروی کرده، فتوایش در آن عصر ساری و جاری می گردد و بعد از زمان او مرجع دیگری نیز موافق نظر فقیه قبلی، که غالباً استادش بوده است، فتوی می دهد. وقتی برهه ای از زمان به این منوال جریان یافت، آن فتوی به طوری شیوع یافته که عوام آن فتوی را متن دین و ضروری آن می دانند زیرا غیر از آن نشنیده اند. گمان می کنند اگر کسی با آن مخالفت کرد، با دین مخالفت نموده و از دین خارج گشته است... این شیاع دلیل درستی فتوا و عمل مذکور نیست زیرا این عمومیت معلول فتوی است نه دلیل آن؛ یعنی عمومیت در اثر فتوی بوجود آمده، نه آنکه موجب و دلیل آن باشد» (موسوی غروی، بی تا، ص ۹۲). مرحوم حاج آقا رضا همدانی نیز در مسئله طهارت یا نجاست غیر مسلمان در مقابل همین ادعا بیان می دارند: «مانند این مسئله (اشتہار این مسئله به نحوی که حکم به نجاست غیر مسلمان شعار ما در مقابل مخالفین ماست) و معروفیت آن نزد عوام و انس ذهنی ایشان با آن، نشأت گرفته از شهرت این قول در نزد علما می باشد که مرجع تقلید عوام می باشند و این امر فی حدّ ذاته افاده جزم به حکم نمی کند...» (همدانی، بی تا، ص ۵۶۲). پس این ارتکاز و اشتہار در نزد مردم و فقها خود ناشی از فتاوی فقیهان در اعصار است که عبارات ایشان بر قول به محرومیت تجمیع یافته.

نتیجه

از بررسی روایاتی که مشهور فقها به استناد آنها زوجه را از قسمت اعظم ماترک محروم نموده اند چنین نتیجه شد که علاوه بر مخالفت با آیات قرآن و بسیاری از روایات وارده و برخی روایات منصوص؛ بسیاری از این روایات مبتلا به ضعف سندی بوده و ادعای صحت سندی همه یا اکثر آنها خلاف تحقیق است. ادعای جبران این ضعف با عمل مشهور نیز قابل پذیرش نبوده و نمی تواند مستمسکی جهت حلّ آن باشد. حکمت یا علت این حکم از جمله نداشتن پیوند سببی برای زوجه که ناگسستنی باشد و امکان جدایی مرد از زن خود یا امکان ایجاد اذیت و آزار برای سایر ورثه در املاک و امثال آن، با ایرادات متعددی مواجه است و فساد آنها نه تنها موجب وهن روایت مربوطه می گردد بلکه این سستی به سایر روایات نیز سرایت و استناد به آنها را به عنوان حجّت شرعی دچار خلل می سازد. تواتر این روایات نیز

۱. مرحوم صادقی تهرانی بیان می نمود که در زمان تبعید و فرارشان در زمان طاغوت و سکونت در لبنان به وفور دیده می شده که زن شیعه برای محروم نماندن از این بخش عظیم ماترک، به مذهب دیگر می گرویدند!! برخی از معاصرین نیز در ادعایی عجیب چنین بیان نموده اند که اگر دلایل و وجوه این محرومیت برای زنان بازگو گردد آنها این حکم را تمام و کمال خواهند پذیرفت!! رجوع کنید به آدرس (<http://www.fazellankarani.com/persian/works/book/4447>).

ادعایی است ضعیف؛ اگر ادعای تواتر در این تعداد روایات و با این اوضاع امکان‌پذیر باشد در بسیاری از ابواب فقه این ادعا قابل طرح است و به این بهانه می‌توان روایات مقابل را به یکباره کنار نهاد. کما اینکه چنین نحوه برخورد با روایات همان نتیجه‌ای است که جاعلان احادیث در طول تاریخ خواسته‌اند؛ هرچه روایاتی در خصوص موضوعی بیشتر گردند، درصد پذیرش آنها نیز بالاتر رفته و به یکباره متواتر لفظی یا معنوی می‌گردند.

قانون مدنی در اسفند ماه ۱۳۸۷ تغییری در این خصوص به خود دید لیکن در محافل فقهی با آن به سردی و گاه تندی برخورد شد و حتی برخی معاصرین آن را خلاف شرع اعلام نمودند.^۱ به موجب ۹۴۶ سابق قانون مدنی: «زوج از تمام اموال زوجه ارث می‌برد لیکن زوجه فقط از اموال ذیل: ۱- از اموال منقوله از هر قبیل که باشد ۲- از ابنیه و اشجار». ماده ۹۴۷ سابق نیز بیان می‌داشت: «زوجه از قیمت ابنیه و اشجار ارث می‌برد و نه از عین آنها...». در سال ۱۳۸۷ ماده ۹۴۶ بدین نحو اصلاح گردید: «زوج از تمام اموال زوجه ارث می‌برد و زوجه در صورت فرزند دار بودن زوج یک هشتم از عین اموال منقول و یک هشتم از قیمت اموال غیر منقول اعم از عرصه و اعیان ارث می‌برد. در صورتی که زوج هیچ فرزندی نداشته باشد سهم زوجه یک چهارم از کلیه اموال، به ترتیب فوق می‌باشد.» دلیل آن سردی و برخورد تند و این اعلام خلاف شرع، روایات ذکر شده و اجماع و شهرت معلول آنهاست. آیا واقعاً با این ایرادات متعدد مطروحه حول روایات مذکور، نظری که اصل حجیت این روایات را پذیرفته لیکن در مقدار محرومیت دایره محدودتری را انتخاب کرده می‌توان «خلاف شرع» دانست؟!

منابع و مأخذ

- قرآن کریم
- اردبیلی، احمد بن محمد، (۱۴۱۴)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، ج ۱۱، قم: نشر ادب حوزه.
- اردبیلی، محمد بن علی، (۱۴۰۳)، جامع الرواه و إزاحه الإشتباهات فی الطرق و الاسناد، ج ۲، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- آل بحر العلوم، سید محمد، (۱۴۰۳)، بلغه الفقیه، ج ۳، قم: انتشارات صادق.
- اسکافی، ابن جنید، (۱۴۱۴)، مجموعه فتاوی ابن جنید، (به کوشش علی پناه اشتهاردی) قم: موسسه نشر اسلامی
- انصاری، شیخ مرتضی، (۱۴۱۹)، فرائد الاصول، ج ۱، قم، مجمع جهانی فکر اسلامی
- بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، (۱۴۰۴)، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، قم: انتشارات جامعه مدرسین
- بحرانی، یوسف، (بی تا)، الحدائق الناظره فی أحكام العتره الطاهره، ج ۹، قم: انتشارات جامعه مدرسین قم
- بروجردی، محمد تقی، (بی تا)، نخبه الافکار فی حرمان الزوجه من الاراضی و العقار، قم: جامعه مدرسین
- بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، (۱۴۱۰)، المقننه، قم: موسسه نشر اسلامی
- ----- (۱۴۱۳)، المسائل الصاغانیه، قم: کنگره هزاره شیخ مفید
- تیمیمی مغربی، نعمان بن محمد، (۱۳۸۳)، دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام، ج ۲، دار المعارف، قاهره: ۱۳۸۳ ق .

۱. قابل دسترسی به آدرس اینترنتی www.makaremshirazi.org/persion/estefat/?mit=731

- جبعی عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، (۱۴۱۶)، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، ج ۱۳، قم: موسسه المعارف -----
 -----، (بی تا)، الرسائل، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، چاپ سنگی.
- -----، (۱۴۰۸)، الرعايه فی علم الدرايه، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۶)، الفارق (به همراه رساله اجماعیه)، ج ۳، تهران: گنج دانش.
- حسینی تهرانی، سید محمد محسن، (۱۴۲۵)، رساله طهارت انسان، قم: انتشارات شهريار.
- حسینی عاملی، محمد جواد، (بی تا)، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، ج ۸، چاپ سنگی.
- حلّی، ابی القاسم (محقق حلّی)، (۱۴۰۹)، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۴، تهران: انتشارات استقلال.
- حلّی، حسن بن یوسف (علامه حلّی)، (۱۴۱۳)، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، ج ۳، قم: موسسه نشر اسلامی.
- -----، (۱۳۳۸)، تبصره المتعلمین فی أحكام الدین، تهران: انتشارات فقیه.
- -----، (۱۴۱۷)، خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، قم: موسسه نشر ایلامی.
- حلّی، محمد بن ادریس (ابن ادریس)، (۱۴۰۵)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، قم: انتشارات علم الهدی.
- حلّی، محمد بن حسن (فخر المحققین)، (۱۳۸۷)، ایضاح الفوائد فی شرح إشکالات القواعد، ج ۴، قم: المطبعه العلمیه.
- حلّی، یحیی بن سعید، (۱۴۰۵)، الجامع للشرایع، قم: مطبعه العلمیه.
- حلّی، حسن بن علی بن داود، (۱۳۹۳)، رجال (معروف به رجال ابن داود)، نجف: منشورات مطبعه الحیدریه.
- خوئی، سید ابو القاسم، (۱۴۱۳)، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، ج ۶ (الف) و ۱۳ (ب) و ۸ (ج) و ۲۰ (د) و ۱۷ (ه) و ۲۱ (و) و ۱۱ (ز) و ۱۵ (ح)، قم.
- ربّانی، محمد حسن، (۱۳۸۶)، فقه و فقهای امامیه در گذر زمان، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- -----، (۱۳۸۴)، بررسی نظریات رجالی امام خمینی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
- روحانی، سید محمد صادق، (۱۴۱۲)، فقه الصادق، ج ۲۶، قم: المطبعه العلمیه.
- رودسری، ابراهیم، (۱۴۱۹)، الفوائد الغرویه، قم: مجمع الذخائر الاسلامیه
- سبحانی، جعفر، (۱۴۱۵)، نظام الارث فی شریعه الاسلامی الغراء، قم: موسسه الامام الصادق
- -----، (۱۴۲۷)، درس موجه فی علمی الرجال و الدرايه، قم: منشورات المركز العالمی للدراسات الاسلامیه.
- -----، (۱۴۲۸)، کلیات فی علم الرجال، قم: موسسه الامام الصادق.
- سبزواری، محمد باقر، (۱۴۲۳)، کفایه الاحکام، ج ۲، قم: موسسه نشر اسلامی.
- شعرانی، میرزا ابو الحسن، (۱۳۶۷)، شرح تبصره المتعلمین، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- شکاری، روشنعلی و فولادی سوادکوهی، ابراهیم، (۱۳۸۹)، ادله ارث زوجه از تمام مانرک در کتاب و سنّت، مجله حقوق تطبیقی دانشگاه تهران، شماره ۱ از دوره جدید.
- صادقی تهرانی، محمد، (۱۳۶۵)، الفرقان فی تفسیر القرآن، ج ۶، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی.
- -----، (۱۳۸۵)، رساله توضیح المسائل، تهران: امید فردا.
- -----، (۱۴۲۵)، تبصره الفقهاء بین الكتاب و السنه، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی.
- صافی گلپایگانی، لطف الله، (۱۳۸۵)، ارث الزوجه، قم: المطبعه العلمیه.
- صانعی، یوسف، (۱۳۸۵)، شهادت زن در اسلام، قم: انتشارات میثم تمار.
- -----، (۱۳۸۶)، ربای تولیدی، قم: انتشارات میثم تمار.
- صفایی، حسین و فولادی سوادکوهی، ابراهیم، (۱۳۹۱)، بررسی ارث زوجین در فرض انحصار در فقه امامیه، فصلنامه دیدگاه های حقوق قضایی، شماره ۶۰.
- طباطبایی، سید علی، (۱۴۱۲)، ریاض المسائل فی بیان أحكام الشرع بالدلائل، ج ۲، قم: موسسه نشر اسلامی.
- طباطبایی بروجردی، حاج آقا حسین، (۱۴۱۳)، تقریرات ثلاث (بقلم علی پناه اشتهاردی)، قم: موسسه نشر اسلامی.
- طباطبایی حکیم، سید محسن، (۱۴۲۷)، رساله فی حرمان الزوجه من بعض الارث، قم: مجله فقه اهل بیت، ش ۴۳.

- طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، (۱۳۸۷)، *المبسوط فی فقه الامامیه*، ج ۴، تهران، مکتبه المرتضویه لإحياء آثار الجعفریه
-----، (۱۴۱۷)، *الفهرست*، قم، موسسه نشر اسلامي.
- (۱۴۰۴)، *اختيار معرفه الرجال (رجال كشي)*، ج ۲، قم، موسسه آل البيت.
- (۱۳۹۰)، *الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار*، ج ۴، تهران، دار الكتب الاسلاميه.
- (۱۳۶۵)، *تهذيب الاحكام*، ج ۹ (الف) و ۱۰ (ب)، قم، دار الكتب الاسلاميه.
- طوسی، محمد بن علی (ابن همزه)، (۱۴۰۸)، *الوسيله الى نيل الفضيله*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- عاملي، حسن بن زين الدين، (۱۴۱۱)، *التحرير الطاووسي*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- (۱۳۶۲)، *منتقى الجمان فی الاحاديث الصحاح و الحسان*، ج ۱، قم، انتشارات جامعه مدرسین
- عمید زنجانی، عباسعلی و فولادی سوادکوهی، ابراهیم، (۱۳۹۰) *بررسی آراء فقهای امامیه در زوجه ی موضوع محرومیت از برخی ماترک*، مجله فصلنامه حقوق، شماره ۴۱.
- فاضل لنکرانی، محمد، (۱۳۷۴)، *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسيله*، ج ۳، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- فولادی سوادکوهی، ابراهیم، (۱۳۸۹)، *آرای فقهای شیعه در محرومیت زوجه از برخی ماترک*، پژوهشهای فقهی، شماره ۱.
- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۳۷)، *الکافی*، ج ۷، تهران: دار الكتب الاسلاميه.
- مازندرانی خاجوثی، محمد اسماعیل، (بی تا)، *الرسائل*، ج ۲، بی جا، دار الكتاب الاسلامي.
- مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۴)، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، ج ۲۳، تهران: دار الكتاب الاسلاميه.
- (۱۴۰۳)، *بحار الانوار الجامع لدرر الاخبار الائمه الاطهار*، ج ۸۶، بیروت: موسسه الوفاء.
- مدرسی تبریزی، میرزا محمد علی، (۱۳۸۰)، *کفایه المحصلین فی تبصره أحكام الدین*، ج ۲، تهران: انجمن آثار و مفاخر.
- مکی عاملي، محمد بن جمال الدين (شهيد اول)، (۱۴۱۱)، *لمعه الدمشقيه*، قم: دار الفكر.
- موسوی اردبیلی، (۱۴۲۰)، *ارتداد نگاهي دوباره*، مجله حکومت اسلامي، شماره ۱۴.
- موسوی البغدادي، علی بن الحسين (سيد مرتضى)، (۱۴۱۵)، *الانتصار*، قم: موسسه نشر اسلامي.
- موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۴۱۰)، *الطهاره*، ج ۲ و ۳، قم: مطبعه مهر.
- موسوی سبزواری، سید عبد الاعلی، (۱۴۰۹)، *مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن*، ج ۷، بیروت: موسسه اهل بیت علیه السلام.
- موسوی غروی، سید محمد جواد، (۱۳۷۷)، *فقه استدلالی در مسائل خلافي*، ج ۱، اصفهان: انتشارات اقبال.
- (۱۳۷۸)، *پیرامون ظنّ فقیه و کاربرد آن در فقه*، اصفهان: چاپ اقبال و مولف.
- (بی تا)، *مغرب و هلال*، اصفهان، نشر حجّت.